



در ادامه:

آشنائی نسل های سوم و چهارم انقلاب با مفاخر تاریخی، علمی، سیاسی، اجتماعی و هنری خود از چنان ارزش های والا و برخوردار است که کمتر کسی نسبت به ضرورت این امر تردید به خود راه می دهد. بدیهی است که هنرهای تصویری در این رهگذر از بالاترین میزان تاثیرگذاری و جلب مخاطب برخوردارند. به رغم احساس و درک این ضرورت، رسانه ملی آن گونه که شایسته و بایسته است به این مهم نپرداخته و نسل جدید، عملاً آشنائی کافی و دقیقی از تاریخ و مفاخر خود ندارد. بدیهی است که این ناآگاهی آسیب های جدی را در پی خواهد داشت، زیرا جز به مدد گذشته و عبرت آموزی از آن، نمی توان راه آینده را با بصیرت و اطمینان طی کرد. سریال هائی که در باره شهید مدرس و با امکاناتی اندک و در فاصله زمانی کوتاه ساخته شدند، به رغم اشکالاتی چند، به دلیل آشنائی سازندگان آنها با این ابزار هنری و نیز علاقه آنها به تاریخ معاصر و به ویژه این شخصیت، تنها آثار تصویری قابل اعتنا در این عرصه هستند؛ لذا بر آن شدیم تا در محیطی صمیمی و با نگاهی مشفقانه به نقد این آثار بپردازیم، با این امید که آغازی باشد بر تهیه و تولید آثاری گرانسنگ در باره مفاخر ایران زمین.

■ « مدرس در آئینه سریال های رسانه ملی » در میزگرد شاهد یاران با حسین مختاری، هوشنگ توکلی و امیر حقیقت

## تلاش ناتمام...

خیلی جالب بود و اینکه با چه زحمات فراوانی سعی می کردند آثاری و ردپایی از مرحوم مدرس در کتابخانه ملی و جاهای دیگر پیدا کنند و با چه سختی و مرارتی در دوران قبل از انقلاب موفق می شدند فیش برداری کنند و بالاخره این کتاب را چاپ کنند. یعنی قبل از اینکه آشنائی با مرحوم مدرس برایم جالب باشد، روش آقای دکتر درگردآوری این مطالب نظرم را جلب کرد. ما هم جوان بودیم و جوان هم که ماجراجوست. به این شکل به سمت مدرس کشیده شدم. وقتی کتاب را خواندم، به شدت تحت تأثیر شهادت و به خصوص قدرت بیانش قرار گرفتم. با اینکه سن مدرس بالا بود، باز هم رفتارها و برخورد هایش برای من جوان جالب بود و بدون اینکه به محتوا بپردازم، شیفته بعضی از رفتاری های او شدم، یعنی این قدر هم عقلم نمی رسید و فقط ماجراجویی های او برایم جالب بود و مطمئن نبودم که بتوانم درباره محتوا با دقت فکر کنم تا اینکه در سال ۶۴ مدیر فیلم و سریال شبکه اول، آقای فرید حاج کریم خان که مدیر بسیار لایق و فهمیده ای بود به من گفت، « سه چهارماه دیگر سالگرد شهادت مرحوم مدرس است و ما می خواهیم که برنامه ای درباره مدرس تهیه شود. » در اینجا بود

با توجه به اینکه پس از انقلاب، در عرصه هنرهای تصویری، دو سریال « مرغ حق » و « مدرس » برجستگی خاصی دارند، تصمیم گرفته شد در این میزگرد با شرکت کارگردانان این دو سریال و حضور آقای حقیقت به عنوان مدرس پژوه، بدون آنکه قصد مقایسه این دو سریال را داشته باشیم، آنها را با حقیقت زندگی مدرس مقایسه کنیم. از آنجا که بیش از دو دهه از ساختن این سریال ها می گذرد، ابتدا از ضرورت های ساختن این سریال ها و پیچ و خم هایی که در مسیر این حرکت وجود داشت، نکاتی را ذکر کنید.

توکلی: من اولین بار به شکلی جدی با آثار و زندگی مرحوم مدرس از طریق آقای دکتر مدرسی آشنا شدم و برایم خیلی جالب بود. بعد از انقلاب تا سال ۶۱ رابطه تنگاتنگی با آقای دکتر مدرسی داشتیم. ایشان کتابی را چاپ کرده بودند به نام مدرس: قهرمان آزادی.

حقیقت: کتاب مدرس: قهرمان آزادی مال آقای مکی بود. کتاب آقای دکتر مدرسی مدرس: نابغه ملی است. توکلی: بگذارید به حساب پیروی و کم حافظگی، عذر می خواهم. به هر حال نگارش این کتاب و روش تحقیق آقای دکتر برایم

که من به طور جدی وارد عرصه شدم؛ یعنی مجموعه آثاری را که درباره مرحوم مدرس نوشته شده بودند، مجموعه نطق های او را که فکر می کنم مجلس آن کتاب را چاپ کرده بود و آثار مختلفی را که درباره مدرس وجود داشتند، خواندم، ولی هنوز در ذهنم یک ساختمان کاری برای یک کار نمایشی به وجود نیامده بود، چون ما وقتی می خواهیم مقطع یا شخصیتی از تاریخ را انتخاب کنیم، باید توجه کنیم که این کار هنری تا چه حد می تواند در شناساندن آن مقطع یا شخصیت، مؤثر باشد. در آن موقع سی و یکی دو سالم بود و بیشتر نگاه آموزشی به قضیه داشتم تا اینکه تعهدی داشته باشم که بخواهم روی تاریخ دست بگذارم. چون خودم هم بازیگر و اهل تئاتر بودم، به این خیلی فکر می کردم که کدام بازیگر را پیدا کنم که بتواند با قدرت و توانایی بالایی این نقش را ایفا کند. فرصتمان هم بسیار کم بود، بنابراین تصمیم گرفتیم همزمان با فراهم آوردن تدارکات و زدن دکور و کارهایی از این دست، عده ای

از بازیگران حرفه ای تئاتر را که خیلی هم در انزوا زندگی می کردند، جمع کنم، همزمان کار نگارش را انجام بدهم و در مرحله سوم هم اینها را به یک شکلی اجرا کنم. به دلیل اعتمادی که بین ما به عنوان تهیه کننده و مدیر سازمان به عنوان کارفرمای آثار هنری وجود داشت، آنها این روش کار را تأیید کردند، یعنی برای اولین بار کاری داشت تولید می شد که متن و نوشته معینی نداشت. کار را شروع کردیم و اتفاق جالبی پیش آمد. اگر یادتان باشد بعد از پیروزی انقلاب عده ای از خرابکارها در جنوب ایران، زیر لوله های نفتی بمب می گذاشتند. در اوایل سال ۵۸ چند تا از این خرابکارها را گرفتند و بچه های دادستانی آن موقع با آنها مصاحبه کردند. این مصاحبه یکی از مصاحبه های تاریخی و نمایشی آن دوره است که من فکر می کنم در هر زمان و هر دوره ای که آن را پخش کنند، بیننده جهانی پیدا می کند. چهار تا جوان بی سواد خرابکاری را که معلوم بود تحریک شده اند و خیلی خرابکاری کرده بودند، در یک پلاتو گذاشته بودند و دوربین با اینها مصاحبه می کرد. مثلاً دوربین می پرسید، « جاسم! تو چرا بمب گذاشتی؟ » جاسم جواب می داد، « من بمب نگذاشته ام، قاسم گذاشته. » بعد دوربین حرکت می کرد و می رفت به طرف قاسم و به همین ترتیب. خلاصه با هم یک جور پاسکاری ظریفی داشتند و همه می خندیدند. برنامه ای بود که متهم و دادستان و اهالی دادگاه می خندیدند و تا لحظه ای هم که اینها را بردند و اعدام کردند، باز همه می خندیدند. بسیار محاکمه خاصی بود و این در حافظه من ثبت شد. من دیدم برای ورود به ساختار تاریخی دوران مدرس و ساختن شخصیت او، خوب است که من از وجه نمایشی همین اتفاق استفاده کنم. در واقع این محاکمه را در اورتور کار قرار دادم؛ به خصوص اینکه در تئاتر، امکان مانور در مکان های مختلف وجود ندارد و به



● توکلی: در جریان تحقیقاتم متوجه شدم که که رضاخان آن جور هم که تاریخ تعریف می کند، گردن کلفت و قمشه کش نبوده و در مقابل قوی تر از خودش خیلی هم سست بوده. وقتی رسیدیم به شهریور ۲۰ دیدیم که چطور به سادگی، مملکت را تسلیم کرد و رفت. روی این ویژگی باید کار می کردیم. بازیگری که این مسئله را باور و رضاخان را با این دو ویژگی متضاد بازی کند، خیلی کم داشتیم. این بود که فکر کردم خودم باید رضاخان را بازی کنم.

## سخن‌های

**توکلی: به اعتقاد من سریال‌های مدرس آن دوران تکرار نخواهد شد. یک شرایط تاریخی خاص بود. بسیاری از بیمارستان‌ها تماس گرفتند که بین ۹ تا ۱۰ شب، مریض در اورژانس نمی‌پذیرفتند، چون کارکنان آنجا سریال مدرس را تماشا می‌کردند. درجه اقبال مردم از این اثر، شگفت‌آور بود، اما بعد از اینکه این کار بخش شد، یک نقد هم درباره مدرس نوشته نشد.**

بود مثل همه آدم‌ها و شرایطی می‌تواند انسان را دگرگون کند. آقای مختاری، سریال مرغ حق به چه شکل به شما پیشنهاد و فیلمنامه چگونه نوشته شد و انتخاب بازیگرها به چه صورت انجام گرفت؟

مختاری: قبل از اینکه سراغ سریال بروم، قبلاً تئاتری به اسم مدرس را اجرا کرده بودم. در آن زمان، آقای حاج سید جوادی معاونت فرهنگی وزارت ارشاد را داشتند. آقای علی منتظری هم تازه قرار بود رئیس مرکز هنرهای نمایشی بشود. من هم با دانشگاه و تالار مولوی همکاری داشتم. چون تئاتر مدرس را روی صحنه برده بودم و این دو نفر هم آشنایی داشتیم، پیشنهاد فیلمنامه‌اش را به من دادند. آقای حاج سید جوادی یک روز مرا صدا زد و گفت، «ستادی تشکیل شده به نام ستاد مدرس و آقای به نام موسوی لاری در آنجا مسئولیت مهمی دارد و قرار است که ما با همکاری ستاد و اداره برنامه‌های نمایشی، سریالی بسازیم.» از طرف شبکه ۱ فیلمنامه سینمایی را به من دادند و سریال آن را به آقای پرویز زاهدی دادند که بنویسد. اینها نوشته شدند و فیلمنامه رفت جای خودش. بعد سریال را به من دادند. دیدم به رغم اینکه خوب نوشته شده، خیلی کم دارد و آن را بازنویسی کردم و بعد هم وارد مراحل تولید شدیم. بازیگرها را بر چه اساسی انتخاب کردید، از جمله مرحوم هادی اسلامی را؟

مختاری: من از مدرس عکس زیاد داشتم. هنوز هم دارم. قبل از انقلاب در دانشکده عکس‌هایی از مدرس داشتم که به صورت دسته جمعی بود. این عکس‌ها را خودم بزرگ می‌کردم تا قیافه‌اش را تحلیل کنم. هادی اسلامی خیلی شبیه مدرس بود.



موسیقی توکل کارگردان «مدرس».

همین دلیل قسمت اول کار، دادگاهی شد که در آن همه مجرمین و کسانی که با پرونده

رس در ارتباط بودند، حضور داشتند. مکان خود دادگاه هم مستند است، یعنی دادگاهی است که محاکمه واقعاً در آنجا صورت گرفت. پس حالا من یک طرح و ساختاری داشتم که می‌توانستم بر اساس آن، کار نمایشی خود را طراحی کنم و بسازم. مسئله بعدی انتخاب بازیگر و جمع و جور کردن آنها بود. آقای شکیبایی در آن موقع جزو بازیگران اداره تئاتر بود و من او را از قدیم می‌شناختم. با او صحبت و از او خواهش کردم که بیاورد و متن را بخواند و ببیند که اساساً این ادبیات را می‌تواند بخواند و درک کند، چون متن بسیار سختی بود. سه چهار جلسه تمرین گذاشتیم. در همان سه چهار جلسه متوجه شدم که آقای شکیبایی شیفته کار شده و خیلی خوب، آن را گرفته. سه ماه، شبانه‌روز تمرین داشتیم، یعنی خانه من تبدیل شده بود به محل تمرین. بازیگرها می‌آمدند آنجا و روی نثر اثر و منابع مختلف کار می‌کردیم، چون بعضی از واژه‌هایی که در متون مربوط به مرحوم مدرس وجود دارند، حتی خواندنشان سخت است چه رسد به فهم آن از سوی مخاطب. روی تک تک اینها کار کردیم. آقای شکیبایی با یکی دو نفر از آقایان روحانیونی که می‌شناخت تماس گرفت و بسیاری از اصطلاحات را با کمک آنها در متن گذاشتیم. در کنار تمریناتی که به خصوص با آقای شکیبایی داشتیم، آن ساختار اصلی را هم داشتیم آماده می‌کردیم. طبیعتاً بازیگرهای اصلی که بعداً آمدند و در سریال مدرس نقش بازی کردند، در آن دادگاه اولیه حضور داشتند و در واقع ما دو مسیر تمرینی خاص را دنبال کردیم. یک مسیر خاص برای آقای شکیبایی که بتواند آن متن‌ها را بیان کند و یک مسیر برای تمرین آن دادگاه. حاصل این کار شد پلاتو و استودیو و طراحی خاص.

**چه شد که خودتان رضاشاه شدید؟**

توکلی: نکته مهمی است. آدم‌ها در تاریخ رفتارهای خاصی دارند. باید بحرانی اتفاق بیفتد تا ببیند چه واکنشی نشان می‌دهند. تصویری که من از سردار سپه، رضاقلدر و رضاشاه و رضاشاه کبیر در ذهن داشتم، تصویری بود که جامعه بیرونی به من داده بود و من مطالعه زیادی درباره شخصیت رضاشاه نداشتم. یک نکته جالبی برام اتفاق افتاد. وقتی که کتاب آبرونساید را می‌خواندم، در قسمتی نوشته بود وقتی که رضاشاه و سیدضیاء از قزوین به طرف تهران می‌آیند و میدان دروازه قزوین را محاصره می‌کنند و در آنجا چادر می‌زنند، سیدضیاء به رضاشاه می‌گوید، «توبرو و قلدری کن.» رضاشاه باید می‌رفته پیش قاجار و با خوشونت رفتار می‌کرده و می‌آمده. سیدضیا پشت چادر می‌ایستد و رضاشاه را هل می‌دهد داخل چادر. وقتی رضاشاه وارد می‌شود، هول می‌شود و نمی‌تواند حرف اصلی را بزند که ما کودتا کرده و آمده ایم اینجا را گرفته ایم و داریم حکومت نظامی را اعلام می‌کنیم. رضاشاه به قدری دستپاچه و نگران است که سیدضیا می‌ترسید که نکند همه کارها خراب شوند و در چادر را باز می‌کند و او را می‌فرستد بیرون و خودش برخورد می‌کند. در آنجا متوجه شدم که که رضاشاه آن جور هم که تاریخ تعریف می‌کند، گردن کلفت و قهقه‌کش نبوده و در مقابل قوی‌تر از خودش خیلی هم سست بوده. وقتی رسیدیم به شهر یوی ۲۰ دیدیم که چطور به سادگی، مملکت را تسلیم کرد و رفت. روی این ویژگی باید کار می‌کردیم. بازیگری که این مسئله را باور و رضاشاه را با این دو ویژگی متضاد بازی کند، خیلی کم داشتیم. این بود که فکر کردم خودم باید رضاشاه را بازی کنم. دوره‌ای بود که در مورد این جور شخصیت‌ها، باید روی لیه تیغ شمشر راه می‌رفتی و خیلی راحت به سلطنت طلب بودن متهم می‌شدی. این فکر کردم باید کسی این کار را بکند که به هر حال به نوعی مصونیت دارد و خودم نقش او را بازی کردم. البته متهم هم شدم به اینکه رضاشاه این جوری نبوده و خیلی هم قلدر بوده و دائماً هارت و پورت می‌کرده. بعداً در مصاحبه‌ای اعلام کردم که این جوری‌ها هم نیست و او هم آدمی

یعنی اگر تصویر مدرس را بدهیم به کامپیوتر و بگوییم آن را جوان کند و میانسالی او را تصویر کنیم، خیلی شبیه هادی اسلامی می‌شود. البته از دیدگاه من این طور است. از نظر شخصیتی هم مرحوم هادی اسلامی خیلی لوتی و با معرفت بود. من خودم یک جاهایی شاهد بودم که در خیابان سیروس و جاهای قدیمی تهران با خیلی از خانواده‌ها رابطه داشت و کمک می‌کرد، بدون اینکه کسی بداند و من هم اتفاقی فهمیدم. نمی‌دانم. به هر حال جذب کرد. مدرس هم شجاعت و تهوری داشت که من خیلی دوستش داشتم. هیچی نداشتم، ولی انگار همه چیز داشت. اینها برام جذاب بودند.

**در جریان سریال با مرحوم هادی اسلامی چطور پیش می‌رفتید؟ او چقدر موفق شد آنچه را که در ذهن شما بود محقق کند؟**

چقدر نتوانست به نقش نزدیک شود؟ مختاری: خودش که عاشق نقش بود، ولی چون من امکانات نداشتم و امکانات مالی و تکنیکی ما خیلی کم بود؛ صحنه‌هایی مثل صحنه‌های ترور مدرس که چند بار هم اتفاق می‌افتد، موفق نبودند. به هر حال من باید از استفاده می‌کردم و چاره‌ای هم نداشتم. صحنه‌های مجلس را خوب بازی کرد. واقعاً صحنه‌های نفس‌گیری بودند. جاهایی که باید از درشکه و کالسکه و این چیزها استفاده می‌کردیم، با امکانات محدودی که داشتیم، نمی‌شد گرفت.

**پخش سریال، چه بازتاب‌هایی داشت؟**

مختاری: بازتابش بد نبود. خود کار خیلی تأیید شد، ولی خود من زیاد تحویل گرفته نشدم و علتش را هم نمی‌دانم. مصاحبه که، «برای آینده می‌خواهی چه بسازی» فراوان بودند. در همه پرسشی از مردم هم آمار رضایت بالایی به دست آمد، ولی منتقدین چندان کار ما را زیر ذره‌بین نگذاشتند. شرایط فراهم نبود یا هر علتی که نمی‌دانم.

**آقای حقیقت شما هر دو سریال را با دقت بسیار دنبال کرده و قطعاً در همان زمان هم سنوالاتی برایتان مطرح بوده که نتوانستید بپرسید. حالا بعد از بیش از بیست سال این امکان فراهم شده است.**

حقیقت: ابتدا خدمت هر دو استاد بزرگوار ادا احترام می‌کنم. هر کسی که در زمینه‌ای تلاش و اثری خلق می‌کند، از ما که نشسته‌ایم و اثری را می‌بینیم و نقد می‌کنیم، قطعاً صد مرتبه برتر است، لذا اول از همه تشکر می‌کنم از دو نفری که در این مدت تنها آثار تصویری موجود از مدرس را ساخته‌اند و اثر دیگری هم در این ابعاد ساخته نشده و همین نشان می‌دهد که هر دو بزرگوار همت زیادی را صرف کار کرده‌اند. مطالبی را که عرض می‌کنم به هیچ وجه خدشه‌ای به زحمات شما، اما هم در مقطعی که به هر حال امکانات از هر نظر، محدود بوده‌اند، نیست. اگر نقدی صورت می‌گیرد، فقط به این دلیل است که در محضر شما، به یک شاکله بی‌عیب و نقص تری برسیم که اگر ان شاء الله قرار شد کار جدیدی انجام شود، عاری از آن عیب و نقص‌ها باشد، چون بعضی از شخصیت‌ها، چه ما از آنها خوشمان بیاید، چه بدمان بیاید، در تاریخ یک کشور نقش برجسته‌ای دارند. به نظر من تیمور تاش در تاریخ ایران نقش مهمی دارد و باید درباره او سریالی ساخته شود. حتی داور با همه نقلیه ضعف‌هایی که دارد، شخصیت تأثیرگذاری است؛ هر چند که به اعتقاد من به غلط می‌گویند که او بنیانگذار عدلیه جدید است. عدلیه جدید را مدرس و مشیرالدوله بنا گذاشتند و من مدارکش را هم دارم، اما در زحمات داور کسی نمی‌تواند شک کند. شما اهل هنر هستید و حتماً فیلم سینمایی «مردی برای تمام فصول» را دیده‌اید. اینکه از نظر کارگردانی و بازیگری و سایر مختصات یک شاهکار در چه مرتبه‌ای است، آن را هم شما به عنوان اهل فن بهتر از من می‌دانید. منظور من از طرح این نکته این است که فیلم اساساً حول محور یک موضوع بسیار ساده و حتی پیش‌پا افتاده می‌گردد. هنری هشتم می‌خواهد با یکی از مشوقه‌های خود ازدواج رسمی کند. مشکل هم داشتن یک فرزند جدید است. آقای حقیقت هست که با این مسئله مشکلی

## حسین مخبر

● **مختاری: قبل از انقلاب در دانشکده عکس‌هایی از مدرس داشتیم که به صورت دسته جمعی بود. این عکس‌ها را خودم بزرگ می‌کردم تا قیافه‌اش را تحلیل کنم. هادی اسلامی خیلی شبیه مدرس بود، یعنی اگر تصویر مدرس را بدهیم به کامپیوتر و بگوییم آن را جوان کند و میانسانی او را تصویر کنیم، خیلی شبیه هادی اسلامی می‌شود.**

به حقوق دیگران، شور و هیجان و تلاش فراوانی را از خود بروز می‌دهد، جالب بوده است. همین احساس را هم کسی که از شما در آن سن، جوان تر است و می‌نشیند و اثر را تماشا می‌کند، دارد که آیا می‌تواند از مدرس یک الگوی خودی برای عملکرد خودش بسازد یا نه، اما متأسفانه در این زمینه، ما به چند مشکل برمی‌خوریم. البته قبل از طرح انتقادات باید به بزرگی کار شما اشاره کنم. یکی اینکه اغلب کسانی که نطق‌های مدرس را می‌خوانند، برایشان دشوار است و سئوال می‌کنند این چیست که همه می‌گفتند مدرس شیرین سخن است یا وقتی نطق می‌کرده، مجلس به هم می‌ریخته. انسان وقتی شش هفت بار متن سخنرانی‌های او را می‌خواند، تازه انگار یک نوع سبک و دیالوگ را کشف می‌کند و آقای توکلی، شما و آقای شکیبایی، این سبک را پیدا کردید و من که هر متن سخنرانی را تا آن زمان، بیش از ده بار خوانده بودم، با شنیدن لحن آقای شکیبایی متقاعد شدم که اگر مدرس حرف بزند، این گونه حرف می‌زند و واقعاً کشف این موضوع، کار بسیار در خور توجهی است، آن هم با توجه به اینکه می‌گویند اولین کار حرفه‌ای شما هم بوده است.

حداقل اینکه آقای توکلی، دست کم یک بار نطق‌های مدرس را به گوش مردم رساندند.

حقیقت: آن هم با سبک و کلامی که برای مخاطب، جذاب باشد و این ابداع کار کوچکی نیست. آقای شکیبایی هم انصافاً خوب از پس موضوعی به این مشکلی برآمد. شما هوشمندی خاصی



● حسین مخبری کارگردان / مرغ حق.

ندارد، فقط می‌گویند که اگر ما در جامعه‌مان چهارچوبی را پذیرفتیم، نمی‌توانیم خلاف آن عمل کنیم. شما فقط یک کار می‌توانی بکنی. بروی و از پاپ این اجازه را بگیری. هنری هشتم می‌گویند که او برای زن‌های سوم و چهارم و نمی‌دانم چندم، این اجازه را به من داده و حالا دیگر نمی‌دهد. او می‌گوید خب! چرا اجازه‌اش را از من

است؛ هر چند که به اعتقاد من به غلط می‌گویند که او بنیانگذار عدلیه جدید است. عدلیه جدید را مدرس و مشیرالدوله بنا گذاشتند و من مدارکش را هم دارم، اما در زحمات داور کسی نمی‌تواند شک کند. شما اهل هنر هستید و حتماً فیلم سینمایی «مردی برای تمام فصول» را دیده‌اید. اینکه از نظر کارگردانی و بازیگری و سایر مختصات یک شاهکار در چه مرتبه‌ای است، آن را هم شما به عنوان اهل فن بهتر از من می‌دانید. منظور من از طرح این نکته این است که فیلم اساساً حول محور یک موضوع بسیار ساده و حتی پیش پا افتاده می‌گردد. هنری هشتم می‌خواهد با یکی از معشوقه‌های خود ازدواج رسمی کند. مشکل هم داشتن یک فرزند جدید است. آقایی هست که با این مسئله مشکلی ندارد، فقط می‌گوید که اگر ما در جامعه‌مان چهارچوبی را پذیرفتیم، نمی‌توانیم خلاف آن عمل کنیم. شما فقط یک کار می‌توانی بکنی. بروی و از پاپ این اجازه را بگیری. هنری هشتم می‌گویند که او برای زن‌های سوم و چهارم و نمی‌دانم چندم، این اجازه را به من داده و حالا دیگر نمی‌دهد.

او می‌گوید خب! چرا اجازه‌اش را از من می‌خواهی بگیری؟ این موضوع ساده تبدیل می‌شود به پایداری انسانی که سلامت اخلاقی دارد و کوچک‌ترین فساد اخلاقی در او راه ندارد و او از قاضی‌های معتبر و مشهور عصر خودش هست که شائبه هیچ گونه فساد مالی و اخلاقی به او نمی‌چسبد و لذا هنری هشتم می‌خواهد از او فتوا بگیرد و او می‌گوید نمی‌دهم. جالب اینجاست که همین تصمیم هنری هشتم و اصرار گرفتن مجوز از سر تامس مور، منشأ یک سری تحولات عظیم در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و حقوقی انگلستان می‌شود، یعنی با این کار، قبل از اینکه افرادی مثل لوتر بیابند و پروتستانیزم را ایجاد کنند و استقلال از کلیسای رم را اعلام کنند، در واقع کلیسای انگلیکن با این تصمیم هنری هشتم به وجود می‌آید و ما می‌دانیم هنگامی که کلیسایی و جریان مذهبی از سیطره پاپ و کاتولیسم آزاد شود، چه نیروهای فکری عظیمی در درون آن جامعه، آزاد می‌شوند، نیروها و تلاش‌هایی که در جامعه آلمان، جنگ‌های صدساله دهقانان را پدید می‌آورد و کشتارهای عظیم را، بنابراین حتی یک امر مسخره می‌تواند به امر مثبت و عظیمی تبدیل شود و تأثیرش را در انگلستان هم می‌گذارد. ما از کل زندگی سر تامس مور همین دو تا نکته را داریم. آدمی سالم که یک کار می‌گوید «نه» و آن وقت چنین شاهکار هنری‌ای پدید می‌آید که بعد از انقلاب، شاید بیست سی بار نمایش داده شده و هر دفعه هم پنج دقیقه‌اش را حذف کرده‌اند. فکر می‌کنم دفعه بعد کل فیلم به پنجاه شصت دقیقه تبدیل شود، ولی باز به همین میزان هم جذابیت‌های فراوانی دارد. من فکر می‌کنم اگر ما مصیمانه به مدرس نگاه می‌کردیم، خیلی بیشتر از یک موضوع را می‌دیدیم که او روی حرف خودش ایستاده. در سلامت نفس او هم که دوست و دشمن، متفق‌القولند. تمام کسانی که درباره مدرس مطالبی را نوشته‌اند، حتی آنهایی هم که با او مخالفند می‌گویند، «بله! او آدم ساده‌ای بود. دنبال مال دنیا نبود.» اما چهار تا چیز دیگر به او می‌چسباند. در مورد مدرس، ما در جاهای مختلفی می‌بینیم که بر اصول اعتقادی خودش پافشاری می‌کند و می‌ایستد، خیلی بیشتر از یک موردی که تامس مور در مقابل هنری هشتم ایستاد، بنابراین ما به عنوان نمونه‌های تاریخی که به جامعه‌مان ارائه می‌کنیم، به گنجینه‌های عظیمی دسترسی داریم و در مورد مدرس همان طور که شما خودتان هم گفتید که به عنوان یک جوان سی و یکی دو ساله، برایتان شخصیت یک فرد خودی که برای دستیابی به حقیقت، نه چنگ انداختن

هم به خرج دادید که مستقیماً وارد این ماجرا نشدید، چون ساختنش خیلی کار مشکلی بود و تبدیلش کردید به یک محاکمه‌گونه که هر کسی بیاید و مستندگونه حرف خودش را بزند و همین شیوه بخش اعظم بار تاریخی را از روی دوش شما برداشت. جایی که من درباره‌اش بحث دارم و انتقاد اصلی من در مورد این سریال است، این است که عده زیادی نتوانستند با آن ارتباط برقرار کنند. این اثر یک تله تئاتر بود و شما هم از سبک‌های نوین تئاتری در آن استفاده کرده بودید و مردم ما واقعاً با این سبک‌ها آشنا نیستند. کسانی که با آثار پرشت و شکستن فضاها و آمدن راوی و تغییر زمان و مکان آشنا باشند، با این اثر ارتباط برقرار می‌کنند، ولی مخاطب عام ما اینگونه نیست. مردم ما خیلی دوست دارند که مثلاً آن توطئه در میدان توپخانه ببینند تا به عنوان یک سمبل، البته انضفاً ضعیف‌هایی هستند که هم شما و هم آقای مختاری فرمودید که به دلیل کمبود بودجه و وقت پدید آمده‌اند و عملاً راه‌اندازه بسته می‌شود. نکات ظریفی مثل دور بودن و دورنگ بودن لباس رضاخان هم بود که یک طرفش آبی است و یک طرفش قرمز. همانطور که اشاره کردید و من هم در مطالعاتی که در تاریخ داشته‌ام، به آن رسیده‌ام، شخصیت دوگانه رضاشاه است. چون در مصاحبه‌ای درباره موازنه عدمی صحبت کرده‌ام، در اینجا می‌خواهم به موازنه وجودی اشاره کنم که مغفول باقی مانده. موازنه وجودی یعنی رفتاری که بر اساس اصالت زور و سلطه در دنیا است. یک وقت هست که ما می‌گوییم سلطه‌ای بر دنیا حادث شده، ولی این اصالت ندارد. طبیعت زندگی ما وجود سلطه را نمی‌پذیرد که این نگاه مدرس است. یک وقت نگاه کسانی است که سلطه را اصل می‌گیرند و می‌گویند تلاش بیپرده نکن، چون بالاخره زور حاکم است. کسانی که سلطه را اصل می‌گیرند سه گروهند. یکی آنهایی که سلطه را در اختیار دارند و این فرایند برایشان طلی شده. گروه دوم کسانی هستند که با روش سلطه می‌جنگند که اینها وقتی خودشان قدرت را در دست می‌گیرند، روش‌های سلطه را برقرار می‌کنند. افرادی مثل استالین. او کم مبارزه نکرده بود و این لقب را حزب به خاطر مبارزاتش به او داد، ولی می‌آید و به راحتی چهل میلیون نفر را از بین می‌برد، چون تفکرش بر اساس سلطه است. گروه دیگر کسانی هستند که اگر زمینه فراهم باشد، زور می‌گویند و در این مسئله، حد و مرز هم ندارند، ولی به محض اینکه با قدرت بالاتری روبرو می‌شوند، یکباره خود را می‌بازند و رضاخان دقیقاً از همین دسته است، یعنی زمانی که احساس می‌کند در برابر نیرویی قرار گرفته که کاری از دستش بر نمی‌آید، به شدت متزلزل می‌شود و آقای توکلی، این را خوب تشخیص دادند. هم در آغاز و هم در شهرپور ۲۰، خیلی دقیق به آنها اشاره کردید. اینها در زمان احساس قدرت، این ضعف و زبونی را ندارند و می‌توانند بسیار بی‌رحم باشند، کما اینکه رضاخان افراد لایقی را که به او خدمت کردند کشت و فقط یک نفر باقی ماند که پنج شش سال آخر عمرش خانه‌نشین شد و او هم فروغی بود که اگر چند ماهی زودتر فوت کرده بود، شاید اساساً سرنوشت تاریخ ما عوض می‌شد. رضاخان چرا این کار را می‌کند؟ چون بر اساس نظام سلطه عمل می‌کند. دائماً می‌ترسد که کسی جای او را بگیرد و نزدیکانش را هم حذف می‌کند و آقای توکلی این را خیلی خوب نشان می‌دهند. اما قصه در یک جاذبه دارد. رضاخان از لحظه کودتا تا زمانی که تصمیم به سلطنت می‌گیرد، شش سال قدرتمند را در زندگی‌اش دارد و ما این را در سریال نمی‌بینیم. دوم اینکه در تحلیل‌ها یک نوع یک جانبه‌نگری دیده می‌شود. آقای توکلی گفتند که در آن سال‌ها نوشتن بعضی نکات، دشوار بود و لذا باز دست ما برای نقد این

نکات بسته می‌ماند، ولی من فکر می‌کنم لازم است که به آن دوره شش ساله به شکلی دقیق بپردازیم و این نکته را بشکافیم که چرا آدم زحمتکش و لایقی چون مستوفی‌الممالک که مخالف رضاخان است، بعد از سلطنت او، نخست‌وزیر می‌شود؟ البته بعد از او کار می‌گذارد و قهوه جگری به او می‌دهند. باید



## حقیقت

**● حقیقت: افراد وقتی به این مجموعه نگاه می‌کنند متوجه نمی‌شوند که مدرس چرا با رضاخان و با کسی که او را آورده مخالف است و قضیه به شکل اصالت دادن به مخالف خوانی طرح می‌شود که به نظر من جامعه را به شدت دچار اشتباه و سردرگمی می‌کند، چون همه ما می‌دانیم که مخالفت مدرس در هر مقطعی، مبتنی بر یک سری اصول مسلم اعتقادی و حاصل اندیشه و تفکر عمیق اوست.**

مدرس آن دوران تکرار نخواهد شد. یک شرایط تاریخی خاص بود. بسیاری از بیمارستان‌ها تماس گرفتند که بین ۹ تا ۱۰ شب، مریض در اورژانس نمی‌پذیرفتند، چون کارکنان آنجا سریال مدرس را تماشا می‌کردند. درجه اقبال مردم از این اثر، شگفت‌آور بود، اما بعد از اینکه این کار بخش شد، یک نقد هم درباره مدرس نوشته نشد. بنیان‌های فکر جریان روشنفکری در ایران به هم ریخته بود و ناگهان با اثری روبرو شده بودند که باید درباره‌اش حرف می‌زدند و بلد نبودند بزنند. البته این تصور آن زمان من است که جوان بودم، حالا تصور دیگری دارم که عرض می‌کنم. حالا می‌بینم اتفاقاً بلد بودند حرف بزنند، ولی به آنها گفته شده بود که سکوت کنند، چون سریال مدرس، هم در فکر، هم در محتوا، هم در ساختار و هم در شکل، خلاف فکر و اعتقادات آنها بود و در اعترافاتی که بعدها به خصوص جریانات چپ در دو سه سال اخیر کردند، رد پای مطلبی که گفتیم کاملاً مشهود است که، «آقا! ما اشتباه کردیم و مخالفت، نه با اثر من که با جریان مدرنیته غلط بوده و مدرنیته جلو بوده و ما عقب بوده ایم. ما خیلی از آثار را از بین بردیم.» و این جور تحلیل‌ها. در حالی که من به هنگام ساخت آن مجموعه، اصلاً به مدرنیته فکر نمی‌کردم و دنبال ساختار نمایشی‌ای نبودم که درباره‌اش فکر کرده بودم و باید اجرا می‌شد. شمار در نمایشنامه شکسپیر که مبدأ نگارش فیلمنامه «مردی برای تمام فصول» است به نکته‌ای اشاره کردید که به نظر من مبدأ نابودی جهان است. به اعتقاد من همه چیز از آن دواج شوم و از آن مرگ فجیع شروع می‌شود و پیوندهای شومی که بعدها به وجود می‌آیند، به



● امیر حقیقت

ببینیم در ذهن این افراد چه می‌گذشته که این گونه با نیروی سلطه‌گر همراهی می‌کنند، چون اگر آنها را بررسی نکنیم، امروز و فردا با مشکل روبرو می‌شویم. در کار هر دوی شما این نکات در نظر گرفته نشده‌اند و از همه مهم‌تر، در دو اثر، اندیشه مدرس را کم می‌بینیم. ما حاصل اندیشه‌ها را در بعضی از رفتارهای او می‌بینیم که یکی شجاعت است، یکی بی‌تعلقی به دنیا است، یکی آنجاست که حس می‌کند باید برای اجرای حق باید بایستد، حتی اگر جانش را بر سر این کار بگذارد. ما می‌دانیم که این خصلت‌ها باید از درون اندیشه‌ای منشأ بگیرد. این اندیشه چیست؟ چگونه در یک نفر پدید آمده؟ چرا در هم‌کلاسی‌های مدرس به وجود نیامده؟ چرا در این یک نفر به وجود آمده؟ این چه اندیشه‌ای است که یک نفر را به این پختگی و صلابت و شجاعت می‌رساند؟ آیا ذاتی و روستایی و فطری است؟ در اینجا خاطره فشنگی یاد آمد. یکی از نماینده‌ها که فکر می‌کنم مشیرالدوله یا معتدالملک باشد می‌پرسد، «آقا! این مملکت کی اصلاح می‌شود؟» مدرس می‌گوید، «وقتی که انگلیس برگردد به مملکتش. شما برگردی به نائین، رضاخان برگردد به آلاشت، من هم برگردم به روستایم.» بررسی این اندیشه در هر دو کار مغفول است و به خاطر همین، افراد وقتی به این مجموعه نگاه می‌کنند، این تصور در ذهنشان شکل می‌گیرد که مدرس با همه مخالف بوده و به تعبیری شبیه انقلابیون حرفه‌ای و آتاریست‌هاست که البته من با عدم پذیرش سلطه در آتاریست‌ها موافقم، هر چند معتقدم که بدون قانون و قاعده نمی‌شود جامعه را اداره کرد. خلاصه معلوم نمی‌شود که مدرس چرا با رضاخان و با کسی که او را آورده مخالف است و قضیه به شکل اصالت دادن به مخالف خوانی طرح می‌شود که به نظر من جامعه را به شدت دچار اشتباه و سردرگمی می‌کند، چون همه ما می‌دانیم که مخالفت مدرس در هر مقطعی، مبتنی بر یک سری اصول مسلم اعتقادی و حاصل اندیشه و تفکر عمیق اوست. این نوع نگرش به مدرس، به وجه سلبی که در طرف این سال‌ها به شدت از آن لطمه خورده ایم، دام می‌زند. ما متأسفانه وجه ایجابی‌مان خیلی ضعیف است. من چون رشته‌ام اقتصاد است، برای مخدوش بودن حد و مرزهای تعریف‌مان که غالباً همان‌ها هم مبنای عمل‌مان قرار می‌گیرند، مثال اقتصادی می‌آورم. مثلاً ما هنوز برای توسعه، تعریف مشخصی نداریم و سعی می‌کنیم با شعار دادن، قضیه را حل کنیم. فلان روزنامه تیتیر می‌زند، «موج دوم فقرزدایی آغاز شد.» فقرزدایی امر پیچیده‌ای است، تعریف پیچیده‌ای دارد، باید سازمان‌ها و نهادها مربوطه‌اش ایجاد شوند، ولی ما این تعریف کلی را برای امر دیگری که ممدوح هم هست، ولی جزئی از یک کل است، به کار می‌بریم. کلمات بار معنایی دارند و ما همه آنها را بی‌مهابا به کار می‌بریم، در حالی که «فقرزدایی» یا هر اصطلاح دیگری، باید مبتنی بر اصول و تعاریف مشخص و علمی باشند. ممکن است افراد با کمال صداقت هم این کارها را بکنند و این حرف‌ها را بزنند. من به صداقت آنها کاری ندارم، چون از نیت و قلب آدم‌ها، فقط خدا خبر دارد. من به ما به ازای قضیه کار دارم. ما در این بخش، ضعیف عمل کردیم. در این دو سریال هم ما واقعاً نمی‌دانیم مدرس چه می‌خواست.

**توکلی:** من اشاره می‌کنم به جمله‌ای که امام‌پس از دیدن سریال فرمودند و آن هم این بود که، «دیگر لزومی ندارد مدرس را در کتاب‌ها بخوانیم.» و هدایایی هم برای ما فرستادند. ما مشکل دانایی داریم، به خصوص در حوزه فرهنگ و هنر که توی آن زندگی می‌کنیم و قدم می‌زنیم. من فکر می‌کنم همیشه در کشور ما جریانات سیاسی از این مسئله نگران بوده‌اند که نکند صاحبان اندیشه‌های مستقل و بدون وابستگی به جریان‌ها و احزاب، رشد کنند و اگر مدرس را نابود می‌کنند به دلیل این است که در تفکر مستقل است و به همین دلیل محکوم به نابودی است. من نظرسنجی‌ای که در آن دوران در سازمان انجام شد برایتان آورده‌ام که مستند کنید. به اعتقاد من سریال‌های

خصوص که پروتستانیزم آزاد می‌شود و بعد هم یهودیت در یک فاصله چهل پنجاه ساله در کنار مسیحیت قرار می‌گیرد. سرمشا اینکه چگونه آن جزیره کوچک بریتانیا بعدها به بریتانیای کبیر تبدیل می‌شود و هر جا که بحرانی و آسیبی می‌بینیم، یک سر قضیه به آنجا ربط پیدا می‌کند: قاره آمریکا را می‌سوزاند، قاره آفریقا را می‌سوزاند، همگی ریشه در آن پیوند سیاه‌درد و جهان امروز دارد تاوان آن را پس می‌دهد. این نکات را کاملاً درست گفتید، ولی مشکلی که ما امروز در عالم هنر، اسیر آن هستیم، منطق ارسطو در شعر است که بعدها به عنوان یک ساختار حاکم در تمام آثار هنری عرصه بازی را برای خود پیدا کرد و حرکت کرد و جریان روشنفکری ما، البته بخش هنری‌اش، متأثر از این تفکر ارسطویی یا ارسطویی فکر کردن، در شکل، اسیر شد و البته آن قابلیت‌ها و توانایی‌های این شیوه تفکر را هم نداشت. به هر حال در منطق ارسطو در حوزه لیبرالیسم امروز دنیا، عرصه به قدری باز است که هنرمند در آن عرصه هر جوری که بخواهد می‌تواند حرکت کند و جلو برود، ولی در شرق و برای هنرمند شرقی و به خصوص ایرانی، منطق ارسطو چندان کارساز نیست. من تصور نمی‌کنم که ما در حوزه نمایش یا سینما، اثری هنری داشته باشیم که هنرمندش پیرو منطق ارسطو بوده باشد و اثری جهانی خلق کرده باشد. در عین حال در عرصه آثار جهانی، چون فلان کارگردان ما شبیه فلان کارگردان فرانسوی یا آمریکایی، اثری ساخته است، اعتبار جهانی پیدا می‌کند، ولی اعتبار و مخاطب شرقی ندارد. هنری‌ها در این زمینه، موفق شدند و کارهای بالزنش هم کردند، ولی ما در ایران موفق نشدیم. بسیاری از دغدغه‌های فکری من در دوران نوجوانی و جوانی و معلم‌هایی که داشتم و امروز که به هر حال در دوران پیری هستم، معطوف به این است که اگر با منطقی غیر از منطق ارسطو وارد عرصه هنر بشویم، آیا می‌توانیم حرف‌مان را بزنیم. در مدرسی که من کار کردم، روشی را انتخاب کردم که با نوع نگاه قصه‌گویی در شرق تناسب داشت. گریزهایی که راوی می‌زد، در ادبیات ما و در شیوه نمایشی تعزیه وجود دارند. در روضه خوانی هم همین‌طور. اینکه راوی چگونه در عین حال که رشته اصلی را در اختیار دارد، می‌تواند از قصه‌ای به قصه دیگر گریز بزند، در ادبیات ما، به خصوص قصه‌های مثنوی هست. موضوع ما عصر مدرس و مدرس بود و اگر در چهارچوب منطق ارسطویی که ساختار مقتدری هم دارد، کار می‌کردیم، شاید به آن ساختار نمایشی نمی‌رسیدیم، ولی در این پراکندگی یا بهتر بگویم پرش‌هایی که به شکل موزاییک انجام می‌دادیم و صحنه به صحنه را اجرا می‌کردیم، بهتر توانستیم به هر بخشی از آن مقطع اشاره‌ای داشته باشیم و موضوعی را باز کنیم.

**شما روی نطق‌ها و شکل گویش مدرس تاکید داشتید و مخاطبین و منتقدین شما هم غالباً بخش برجسته و بسیار قابل تقدیر شما را همین ویژگی می‌دانند. آیا به دلیل اقتضای تله تئاتری بودن کارتان بود یا خودتان تعمد داشتید که بیشتر روی نطق‌های مدرس تکیه کنید؟**

**توکلی:** ما در عین حال که می‌گوییم تئاتر یا تله تئاتر عرصه بسته‌ای است، عرصه بازی هم هست. بستگی دارد به توانایی هنرمند که تا کجا بتواند در ذهن و خیال مخاطب خود نفوذ کند و حرف‌هایش را هم بزند و اگر بتواند این کار را بکند، عرصه وسیع تری را در اختیار دارد. اما در مورد مدرس، نطق اول او را دفاع از وثوق الدوله گذاشتم. یاد هست که بسیاری از مدیران آن موقع صدا و سیما نگران بودند و می‌گفتند این نطق را نگذار. اتفاقاً ما باید نطقی را از مدرس می‌گذاشتیم که بتوانیم از خط قرمزهای ناگاهانه‌ای که ایجاد کرده بودند، عبور کنیم و بتوانیم حرف‌هایمان را بزنیم. در واقع من مدرس را از جایی معرفی می‌کنم که حساس‌ترین نطق خود را ایراد می‌کند و آن هم صحبت درباره کسی است که آن قرارداد معروف را تا پای امضا رسانده است. مدرس از او دفاع می‌کند و می‌گوید، «حالا این یک غلطی کرده.» توجه داشته باشید که در آن مقطع، دوره دوم



پاکسازی ها بود و این مسئله مطرح بود که آیا مثلاً صلاح است که فلان شخصیتی را که این توانایی ها را دارد، شامل پاکسازی مرحله دوم بکنیم یا نکنیم؟ مدرس می گوید، «بگذارید کارش را بکند، چون ما به او احتیاج داریم.» با نطق مدرس درباره وثوق الدوله، ما می توانستیم انطباق های تاریخی آن دوران با دوره خودمان را مطرح کنیم. هنرمند باید به طریقی حرف روز جامعه اش را هم بزند. آن روزها موضوع حساسیت در مجلس را داشتیم که اصلاً نماینده مجلس باید چه شخصیتی داشته باشد؟ توجه بفرمایید که امروز هم با این جمعیت ۷۰ میلیونی، اگر نماینده ای که به مجلس می رود، یک درصد مدرس هم قهرمانی و شهامت و شجاعت داشته باشد، ملت ما خیلی جلو می افتد، این هم امری اکتسابی است. وظیفه هنرمند این است که نمونه های تاریخی یک ملت را در مقابل نگاه او قرار دهد. تمام هم و غم من این بود که بخشی از مدرس را نشان بدهم که بتوانم به استناد آن به نماینده آن دوره مجلس خودم بگویم، «آقا! ببین در ۷۰ سال پیش که تهران چهارصد هزار نفر جمعیت داشته، این مسائل را داشتیم و مدرس به این شکل عمل می کرد. تو اگر یک صدم او هم عمل کنی، می توانی موفق باشی.» و بسیاری از این مسائل. بنابراین انتخاب تک تک نطق های مدرس بر اساس شرایط عینی جامعه در دهه ۶۰ تا ۷۰ صورت گرفت. ما می خواستیم از این انتخاب ها نتیجه بگیریم. یکی آنکه مدرس را معرفی کنیم و دیگر اینکه به مردم آموزش بدهیم که اگر خواستی بروی به نماینده ای رای بدهی، این الگو را در نظر داشته باشی. آقای مختاری! شما سعی کردید به عرصه های غیر مجلسی زندگی مدرس هم بپردازید، از جمله روابط خانوادگی، ترورها و سایر مسائل و طبیعتاً از این جهت کار شما یک مقدار مشکل تر بود. قبول این کار هم در آن زمان دشواری ها و دغدغه های خاص خود را داشته است. با توجه به اینکه قبلاً هم سابقه ای در این زمینه وجود نداشت، شما چه مشکلاتی روبرو شدید؟

مختاری: قبل از اینکه به سؤال شما پاسخ بدهم، می خواهم اشاره ای بکنم به صحبت های آقای حقیقت. ایشان اشاره کردند به فیلم مردی برای تمام فصول رابرت وایز و کارگردانی فرد زینه مان. اولاً سر تاسمس مور در هنری هشتم شکسپیر که یک تئاتر بسیار گردن کلفت است. پادمان هم باشد که این تئاتر قرار است به سینما تبدیل شود، یعنی با امکانات سینمایی وسیعی که در اختیار آقای زینه مان قرار می گیرد. ویژگی سینما اساساً ایجاز است. تئاتر هم ایجاز دارد، ولی خیلی با هم فرق می کنند. کاری که آقای توکلی در آن سریال می کند، خیلی با تعزیه تطابق دارد. من تصور نمی کنم در ابتدای کار قرار بود که آقای توکلی بیاید و آموزش بدهد. غرض این نیست که از طریق تله تئاتر مدرس با هر اثر نمایش دیگری، آموزش داده نمی شود، اما نقش هنرمند، ارائه یک اثر هنری است، چون اگر هدف را آموزش بگیریم، جای مدرسه کجاست؟ جای دانشگاه کجاست؟ هنر الگو دارد، ولی در هنر، نکته مهم این است که چه چیزهایی فهمیده می شوند. در واقع درک اثر هنری، در آن طرف دیگر و در مخاطب اتفاق می افتد. من نمی خواهم حرف خاصی بزنم و بگویم مدرس فقط مقتدر بود یا رضاخان این طوری بود. من می خواهم از این جنبه نگاه کنم که رضاخان هم یک کسی بوده که انگلیس این همه روی او سرمایه گذاری کرده. نمی توانیم بگویم احق بود.

حقیقت: بحث ما هم همین است.

مختاری: من خودم مسئول نوشتن فیلمنامه مدرس بودم. نمی خواهم خود را با فرد زینه مان مقایسه کنم، ولی آقای توکلی مرا و آن کار را خوب می شناسد. خدا وکیلی اگر فیلم را می ساختم، با توجه به امکاناتی که در اختیار می گذاشتند، کم

یک خمیر مایه تصویری بشود و با امکاناتی که در اختیار داشتیم، کار را انجام دادیم. خودم خیلی دوست داشتم به جنبه هایی از زندگی و شخصیت مدرس بپردازم که دیگران به آنها توجه نمی کنند و یا کمتر توجه می کنند. نکات زیبا و جذابی در زندگی مدرس بود که نتوانستم آنها را بنویسم از جمله جاهایی که شوخ طبعی و روحیه شاد او را نشان می داد. به هر حال خیلی از جاهای متنی که در اختیارم قرار گرفت، خوب نبود و ناچار شدم تغییراتی بدهم که تنوع پیدا کند، مثلاً بخش بستن مطبوعات یا جایی که مدرس می گوید یک نفر باید بچنبد یا می گوید سالارالدوله در کرمانشاه چنین کرد یا رحیم زاده صفوی را می فرستد به فرانسه که با احمدشاه صحبت کند و به او می گوید سرراهش به مسکو برود و با افرادی صحبت کند و بعد به احمدشاه بگوید که چرا بر نمی گردی؟ بیا! اگر تو نیایی، دودمان سلطنت برپاد رفته. نگاه مدرس این است که او نمی خواهد ضرورتاً سلطنت از بین برود. او ضد سلطنت نیست، ضد استبداد است، می خواهد اصلاحاتی را انجام بدهد. ما در آن مقطع نمی توانستیم مثل سرتاسس مور که فقط در یک نقطه مقاومت می کند، صرفاً با نگاه مصلح بودن به مدرس بپردازیم. در آنجا جنبه های دیگری مثل رابطه او با همسر و دخترش که به زندان می آیند و نیز هزار نکته دیگر مطرح می شوند و حس عاطفی قصه بالا می رود، ولی واقعاً نمی شد با متن مدرس این طور برخورد کرد. تاسمس مور در کل آن اثر فقط یک جمله قشنگ دارد. او به هنری می گوید، «آن موقعی که تو دوست بودم، از اقتدار سلطنت دفاع می کردم، حالا از اقتدار خداوند.» این مهم ترین جمله فرد زینه مان در آن فیلم است، اما ما چی؟ خیلی حرف ها داشتیم و داریم که بزنیم، ولی نشد و نمی شود که بزنیم. من بعد از آن سریال، در سریال امام حسین

(ع)، خورشید بر خاک هم نتوانستم حرف هایم را بزنم. بعداً درباره بسیاری از سریال ها، آن هم با امکاناتی که بعدها فراهم شد، بارها تکرار می کردند که فلانی سه هزار سیاهی لشکر را برد جلوی دوربین. در خورشید بر خاک، با هزاران مشکل، من دقیقاً همین کار را کردم، ولی دیده نشد. من هم از تئاتر آمده ام و من و آقای توکلی هر دو به نوعی خاک صحنه را خورده ایم. تئاتر به تو این امکان را می دهد که بازبگردد حتی نیم ساعت تک گویی کند و مخاطب خسته نشود، به شرط آنکه میزانسن جذاب باشد. در سینما تلویزیون نمی توانی این کار را بکنی. مجبوری کات بدهی. در تئاتر همه چیز را باید آنکادر و موجز بینی. این به معنی آن نیست که در سینما ایجاز وجود ندارد. ریتمشان با هم فرق می کند. اگر قرار بود من در یک سریال تلویزیونی همان نطق مدرس درباره وثوق الدوله را بیآورم، مخاطب خسته می شد. مجبور بودم کات کتم به درگیری مجلس و مثلاً تدین. اینها اصلاً در آن فیلمنامه

اولیه نبود. ما اضافه کردیم که مجلس از خشکی بیرون بیاید، چون آن سکانس، هم برای اهمیت داشت و هم نباید خشک از کار درمی آمد. به هر حال توان ما در آن زمان همین بود. صرفنظر از نقدهایی که بر هر اثر هنری، از جمله سریال ها، وارد هست، به نظر شما، این دو اثر تا چه حد در شناساندن مدرس به جامعه و به ویژه نسل جوان و تثبیت جایگاه او، مؤثر بودند؟

حقیقت: چنین اظهار نظرهایی نیاز به آمارهای دقیق دارد که من در اختیار ندارم، ولی در مجموع در ارتباط با این سریال ها ما با سه گروه روبرو هستیم. گروه اول کسانی که اساساً با مدرس مخالف بودند و شاید تلویزیون را می بستند. یک گروه توده های مردم را می سازند. شاید در این گروه مهندس و دکتر هم باشند، ولی در تاریخ و جامعه شناسی و هنر تخصصی ندارند و نباید هم داشته باشند. زمانی که این دو سریال پخش شدند، ما فقط دو

از اثر فرد زینه مان نمی شد. مشکل آقای مختاری این بود که متنی به ایشان تحمیل شد که خارج از ذهنیت ایشان بود. در ابتدا هم گفتند که ناچار شدند خیلی عجولانه، آن متن را بازنویسی کنند. شرایطی را برای تولید فراهم کردند که مناسب با ذهنیت آقای مختاری نبود. یعنی اگر در همان تاریخ، متن فیلمنامه خودشان را در اختیارشان می گذاشتند و زمان و امکانات لازم را هم فراهم می کردند و در عین حال که کار سریال مدرس به هر حال روی روال خودش پیش می رفت، ایشان فرصت کافی برای ساخت فیلم سینمایی بر اساس فیلمنامه خودش را پیدا می کرد. قطعاً یک فیلم سینمایی شاخص با تأثیرگذاری زیاد می شد. اتفاق به این شکل بود که متنی را که آقای زاهدی نوشته بود، در اختیار آقای مختاری گذاشتند. آقای زاهدی نویسنده بود و با تجربیات اجرایی ما آشنایی نداشت. کار را وقتی به آقای مختاری دادند، ایشان عملاً توی قضیه ماند. مختاری: به هر حال زحمت زیادی کشیدم تا آن متن تبدیل به



- مختاری: خودم خیلی دوست داشتم به جنبه هایی از زندگی و شخصیت مدرس بپردازم که دیگران به آنها توجه نمی کنند و یا کمتر توجه می کنند. نکات زیبا و جذابی در زندگی مدرس بود که نتوانستم آنها را بنویسم از جمله جاهایی که شوخ طبعی و روحیه شاد او را نشان می داد.

کنال داشتیم و انتخاب‌ها محدود بودند. در عین حال من وقتی این سریال‌ها را می‌دیدم، احساسم این بود کسانی دارند اینها را می‌سازند که خودشان هم از نظر حسی، درگیر ماجرا هستند، برای همین با اینکه می‌گفتم کاش این ماجرا را این طور می‌دید و این کار را می‌کرد و آن کار را نمی‌کرد، ولی همدلی داشتم. گروه سومی هستند که ممکن است به مدرس علاقه نداشته باشند، اما موضع منفی ندارند و اهل مطالعه و تفکر هستند. بین این گروه جذابیت بالایی را ندیدم. در مورد سئوالاتی که این گروه سوم مطرح می‌کردند، سریال مدرس پاسخ نداد و سریال مرغ حق، بسیاری از سئوالات را ایجاد کرد که به بخشی از آنها می‌پردازم، از جمله ادبیاتی که در سریال به کار می‌رود. یاد هست که در



ده تا موضوع مهم کنیم؟ یکی را بگوییم و درست بگوییم. دیگران اشتباه کرده‌اند که کارهای شما را نقد نکرده‌اند. من همان طور که اول بحث گفتم با وجود همه نقدهایی که می‌کنم، مقابل شما احساس کوچکی می‌کنم، چون شما عملاً قدم بزرگی برداشته‌اید و من نشسته‌ام و تماشا کرده‌ام و نقد می‌کنم. این دو با هم خیلی تفاوت دارند. من ده‌ها صفحه درباره مدرس نوشته‌ام، اما کسی نخوانده. مسئله این است که کاری دیده می‌شود و تأثیر بگذارد و کار شما دیده شده. ما در یک جمع دوستانه می‌خواهیم ببینیم که سوا می‌توانیم زیادی که بیرون از اراده ماست و نمی‌توانیم کارش بکنیم، خودمان به عنوان یک صاحب فکر چه نقدی بر کارمان داریم. آیا شما خودتان این کار را کرده‌اید؟

**توکلی:** داستان کمبود بودجه و شتاب و بحران

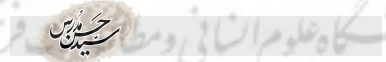
و توجه به کمیت به جای کیفیت و تولید انبوه و اقلیت مسلمی است مضافاً بر اینکه بخش عمده‌ای از نیروهای مؤثر در تولید را به دلیل بازنشستگی‌ها، انزواها و برخوردهای غلط مدیران بی‌صلاحیت در حوزه فرهنگ از دست دادیم. اینها بحران جدیدی هستند. من وقتی مدرس را کار می‌کردم، مشکل بودجه و کمبود وقت و شتاب نداشتیم. آن تأیید کاری که نزدیک به چهار ماه بود، برای کار من خیلی خوب بود. مشکل ممیزی و سانسور هم نداشتیم، اما زمانی که مدرس کار شد؛ یعنی تا قبل از سال ۶۷، تولید مفید تلویزیون در دو شبکه، طبق آمار محرمانه‌ای که گرفتند، فقط روزی پنج ثانیه بود. با کارهایی که در آن تاریخ در تلویزیون انجام دادیم، تولید به روزی ۱۷ دقیقه رسید، یعنی تولید این کار یک جنبه مثبت تولیدی را به همراه داشت. مهم رو آوردن به عرصه تاریخ بود. مسئله این است که به جز یکی دو کار در باره مدرس و یکی دو کار دیگر در زمینه‌های دیگر، ۲۷ سال از انقلاب گذشته و ما هنوز کار تاریخی ارزنده‌ای نکرده‌ایم و به جای پژوهش‌های عالمانه و دقیق، به سمت خرافات و توهمات و جعل تاریخ رفته‌ایم. من همه عمرم را یا حداقل سی سال اخیر زندگی‌ام را در راه مطالعه و تحقیق تاریخ معاصر گذرانده و پژوهش‌های بارزتری کرده‌ام که اینها همه دارند در آرشین تلویزیون خاک می‌خورند. اوش قراردادها خوبی با من بستند، عمر مرا تلف کردند و وقتی متن آماده شده، کار انجام نشد.

**درباره چه موضوعاتی کار کردید و نوشتید؟**

**توکلی:** در باره ملی شدن صنعت نفت و ابهاماتی که در حوزه تاریخ معاصر داریم. به نظر من برای حذف کارهای محققانه، یک جریان فکری قوی وجود دارد. اینکه گفتم سریال مدرس نقد نشد، کاملاً آگاهانه صورت گرفت، چون یک عده‌ای می‌دانستند که اگر بخوانند درها را باز کنند و کارهای روال درست و با تحقیق و دقیق، پیش بروند، آن وقت میدانی برای طرح توهمات به اسم تاریخ نمی‌ماند و کار به جاهای درستی می‌رسد؛ بنابراین بهتر بود که در همان جا و به محض اینکه احساس خطر کردند، جلوی این کار را بگیرند. در آن شرایط تاریخی، مدرس یک اثر موفق بود که باید به مخاطب خودش این توضیح و آگاهی را هم می‌داد که من کارگردان را روشی انتخاب کرده‌ام و در چهارچوب زمانی‌ای که برایم تعیین کرده‌اند.

این مقدار از حرف‌هایم را می‌توانم بزنم. همه تاریخ را که نمی‌توانم بگویم. به هر حال این دو سریال می‌توانستند عرصه‌ای باشند برای اینکه هنرمندان و محققان دیگری بیایند و کارهای بهتری انجام شوند و ما امروز در تولید آثار هنری حرفه‌ای تاریخی، یک بخش بسیار قدرتمند داشته باشیم که بتواند بر اساس مستندات و مدارک تاریخی، صحت و سقم مطالبی را که به اسم تاریخ به خورد مردم می‌دهیم و در واقع

و این تشییع تبدیل به یکی از باشکوه‌ترین تشییع جنازه‌های تاریخ معاصر می‌شود. اما برخورد مدرس سریال با عشقی چگونه است؟ عشقی دارد حرف می‌زند، مدرس وسط حرف‌های او با ملک‌الشعرا راه می‌افتد و می‌رود و دوربین روی صورت عشقی زوم می‌کند که این چه حرکتی بود و این چرا این طوری کرد؟ اساساً چنین برخوردی در چهارچوب اعتقادات و رفتارهای مدرس نمی‌گنجد. چطور ممکن است مدرس با کسی که شور غیرت و وطن پرستی، به آن شکل در او می‌جوشید، چنین رفتار حقارت‌آمیزی بکند و آن هم بی‌دلیل؟ یک وقت هست که انسان حرف کسی را قبول ندارد، ولی اینکه وسط حرف کسی بگذاری و بروی، کار مدرس نیست. اینکه شما تیم رضاخان را قوی ترسیم کنید، کاملاً درست است. تیمور تاش، داور و امثالهم، اگر نگویم آدم‌های خوبی هستند، آدم‌های قوی و مدیری هستند. خود نصرت‌الدوله که مدرس از او دفاع می‌کند، بعد می‌رود و می‌شود وزیر جنگ رضاخان. بنابراین آدم‌های باعرضه و توانایی در اطراف رضاخان بودند و تیم او خیلی قوی بود، ولی در جهت مخالف و در اطرافیان مدرس چیزی نمی‌بینیم و نمی‌فهمیم که با چه چیزی مخالفند با چه چیزی



**توکلی:** می‌بینید که بعد از ساخته شدن این دو سریال درباره مدرس، کار متوقف می‌شود. تغییر مدیریت‌ها و بعد هم بی‌اهمیت جلوه دادن موضوعاتی از این دست، مسائلی هستند که دست کم به من به عنوان هنرمندی که تاریخ برایش امری بسیار جدی و دقیق است و ابداً نمی‌شود با آن شوخی کرد و آثار تاریخی را تولید می‌کند، آسیب جدی زد.

موافقت. این ابهامات در مورد شخصیت‌هایی که در تاریخ نقش کلیدی دارند، خیلی بد است. من قبول دارم که در مورد سریال‌ها و فیلم‌ها بیست روز مانده به آن مناسبت، می‌آیند و به هنرمندی می‌گویند این کار را بکن. بودجه هم که همیشه ناکافی است. متنی را هم که صددرصد قبول کرده و به آن رتبه الف مثبت هم داده‌اند از ۱۲۰ دقیقه، ۴۰ دقیقه‌اش را حذف می‌کنند و یا تغییرش می‌دهند. من همه این کج‌فهمی‌ها را در عرصه هنر قبول دارم. اما یک سئوال برای مطرح است. به قول شما فرد زین‌مان فقط یک جمله گفت و شاهکار گفت. ما که این همه مطلب داریم، چه لزومی دارد که در یک آن، خود را درگیر

همان قسمت اول وقتی از دهان مدرس شنیدم که گفت، «یکی باید بچسبد» خود من عصبانی شدم، چون این اصطلاح، اصطلاح مدرس نیست. من همه نطق‌های مدرس را به کرات خوانده‌ام، چون با تک‌تک واژه‌ها کار داشتیم؛ لذا ساختار ادبیات مدرس را می‌شناسم. اصلاً این جمله نمی‌تواند متعلق به مدرس باشد. جمله «یکی باید بچسبد» در فرهنگ ما متعلق به طبقه خاصی است، بنابراین ناخودآگاه، قهرمان قصه ما در طبقه خاصی قرار می‌گیرد. نکته دیگر وقتی است که به اتاق و زندگی مدرس می‌رسیم، یک اتاق شیک است و پر از فرش، در حالی که هر کسی به خانه مدرس رفته، از گلیم و یک منقل گلی نام برده. در تصویر، به هیچ وجه سادگی زندگی مدرس دیده نمی‌شود. در بعضی از صحنه‌ها تغییر تاریخی صورت گرفته بود که به نظر من در خراب کردن اندیشه مدرس مؤثر است. من البته با این حرف شما موافقم که نباید طرف مقابل مدرس را یک آدم احمق جلوه بدهیم تا این سئوال مطرح می‌شود که اساساً پیروز شدن به چنین آدمی، چه زحمتی دارد و چه فضیلتی؟ مثل کاری که ما در فیلم‌های دفاع مقدس کردیم. کسانی که در جبهه بودند، معنی پاتک‌های گارد صدام را می‌دانستند یعنی چه. واقعاً تک‌تک دهنده بودند. باید یک قدرتی در کار می‌بود که بهترین بچه‌های این مملکت در ظرف ۸ سال با آن همه جانفشانی و شهادت نتوانند بروند بغداد را بگیرند. در سریال مدرس یک صحنه مربوط به زمانی است که رضاخان در حالی که نظامی‌ها پشت سرش ایستاده‌اند و مدرس تنهاست؛

یقه او را می‌گیرند و می‌گویند، «تو از جان من چه می‌خواهی؟» این آدمی است که ممکن است هر آن بزند آدم را بکشد. مدرس با خونسردی می‌گوید، «می‌خواهم تو نباشی.» نمی‌گویند، «می‌خواهم تو بمیری.» چون اگر به چنین روش‌هایی اعتقاد داشت، برایش هیچ کاری نداشت که به کسی بگوید رضاخان را با تبر بزند و یا به یک چاقوکش بگوید که او را بکشد. چنین دیالوگ مهمی، در چنین صحنه‌ای به شکلی درمی‌آید که به کلی اثر خودش را از دست می‌دهد و یا اثر منفی می‌گذارد. صحنه به شکلی درمی‌آید که رضاخان و اطرافیانش خیلی معقول جلوه می‌کنند و اتفاقاً طرف مقابل که مدرس و اطرافیانش باشند، نامعقول به نظر می‌آیند. یاد مورد میرزاده عشقی. شما می‌دانید که عشقی اشعار بدی درباره مدرس گفته که تکرار نمی‌کنم، اما مدرس می‌داند که او جوانی است پاک و وطن دوست. البته تعبیر وطن دوست برای او کم است، باید گفت وطن پرست. مدرس می‌داند که او وابسته به جایی نیست، از کسی دستور نمی‌گیرد و صاحب فضایل زیادی است، بنابراین به ملک‌الشعرا می‌گوید، «برو بگو این جوان نباید با هم حرف بزنیم.» بعد هم عشقی می‌شود جزو حلقه نزدیکان و دوستان مدرس. وقتی هم که او را ترور می‌کنند، مدرس اعلامیه‌ای می‌دهد و از مردم می‌خواهد که در تشییع جنازه او شرکت کنند





اصلی من، بستری وهمی و خیال گونه بود، آن اتفاقات قابل قبول جلوه می کردند و چون روش موزاییک را انتخاب کرده بودم، هیچ فرق نمی کرد که شما کدام قسمت را در کجا بگذارید. ۱۹ سال است که مدرس پخش شده، باز هم به خاطر همین ویژگی، آقایان می آیند یک قسمت هایی از کار را می گیرند و با جاهای دیگری قاتی می کنند. حتی دو سه بار چند تا از این جوان ها آمده اند درباره مدرس مستند ساخته اند و چون دسترسی به چیزی نداشته اند، قسمت هایی از مدرس بازسازی شده ما را برداشته و کار کرده اند. ورود به عرصه تاریخ با این سبک و سیاق، دست خیلی ها را برای کار در این زمینه باز کرد. خیلی ها در رده های تولیدی پایین تر، وقتی خواستند کار تاریخی کنند، از این سبک استفاده کردند. مثلاً در طراحی صحنه، تحول بزرگی در کار نمایشی

تلویزیونی به وجود آمد. برای اولین بار فون سفید تبدیل شد به پلاستیک. در حوزه تولید خیلی اتفاق افتادند و راه باز شد برای تولید کارهای تاریخی. اگر تولید مدرس با آن شیوه مدیریتی تلویزیونی ادامه پیدا می کرد و مثلاً می گفتند حالا این راه را رفتیم، ببایم درباره ماجرای تنباکو کار کنیم، درباره خویابانی کار کنیم و واقعا هم دقیق و درست کار می کردیم و همان نیروهای فکری و هنری جمع می شدند و کار می کردند، امروز مابسیاری از نقاط مبهم و تاریک تاریخ خودمان را از طریق تلویزیون که مخاطب چند میلیونی دارد، روشن کرده بودیم. مدرس شما، جدیدتر می شد یا همان می ماند؟

توکلی: همان سبک و سیاق را به کار می بردم، ولی پخته تر و کامل تر.

مختاری: طبیعی است که دیگر آن نگاه را نخواهم داشت و آن ساختار را دنبال نمی کنم. یعنی در تکنیک های نوشتن و اجرا، چیزهای بیشتری آموختم.

یعنی چه چیزی خواهید ساخت؟

مختاری: اولاً سریال مدرس هفت قسمتی نخواهد بود و از جایی که این سریال را شروع کردم، شروع نمی کنم. یعنی اگر الان همین سریال را هم بخواهم بسازم، از مجلس شروع نمی کنم.

از بچگی و خصوصیات قمشه و نوجوانی مدرس شروع می کنم. بیشتر چیزهایی را که نمی دانیم بازسازی خواهیم کرد. اگر این کار را نکنیم، مدرس قشنگی نخواهیم داشت. اگر بخواهیم مدرس را بسازیم، باید برداشت هایمان جدید باشند. باید نگاه

معاصر از مدرس داشته باشیم و اینکه از مدرس چه می خواهیم که با وضعیت معاصر ما هماهنگ باشد. اشارات فراوانی وجود دارند. اگر مدرس برای نمایندگان اسوه و الگو شود، به قول آقای

توکلی شاید اگر ده تا مثل او باشند، اوضاع خیلی فرق کند. از نظر سیاسی، رابطه مدرس با رحیم زاده صفوی، بخش پاریس را در مرغ حق ندارم، ولی اگر اجرای جدید داشته باشم، آن

بخش را دنبال خواهم کرد. رابطه رحیم زاده صفوی با مسکورا همین طور. اینها اضافه خواهند شد. مدرس این قدر محدود نخواهد بود. مدرس مرغ حق من محدود است.

حقیقت: این را با آقای مختاری موافقم که باید ببینیم چطور یک فردی تبدیل می شود به مدرس؟ چرا یک نفر نگاهش متفاوت است؟ چرا با همه کسانی که در همان شهر و روستاست، فرق دارد؟ اگر بتوانیم این بخش را خوب دریاوریم، آن وقت معلوم می شود کجاها سر بزنگاه و نگاهها تغییر می کنند، بنابراین من فکر می کنم ما درباره مدرس دو تا کار می توانیم

بکنیم. یکی اینکه برویم سراغ یک کار بلند که ابعاد مختلف شخصیت مدرس را بررسی کنیم، چون من یکی از ناراحتی هایم این است که وقتی از دیگران می پرسید، «مدرس که بود؟» همه می گویند، «مرد سیاسی بزرگی بود». انگار که او هیچ چیز دیگری نبوده

پختگی سنی خودم را دارم. ما امروز یک بحثی را در اینجا باز کردیم که امیدوارم ادامه پیدا کند و آن هم این است که هنرمند تا چه حد می تواند در نقل حوادثی که اتفاق افتاده اند و می افتند، به خصوص در مورد وقایع تاریخ معاصر، اثر بگذارد؟ مرحوم علی حاتمی شیفته تاریخ معاصر است، مخصوصاً از مشروطه به بعد. او به عنوان هنرمند به چه چیزی متعهد است؟ چه می خواهد بگوید؟ چه مقدار از حرف هایی را که می زند با واقعیت تطابق دارند. آیا آقا ش مثل مستند تاریخی است؟ می بینیم در عین حال که مستند است، مستند نیست. او از وجه دیگری به تاریخ نگاه می کند. او به سرنوشت محتومی در یک دوره تاریخی این مملکت نگاه می کند. و چرا هنرمند اجازه دارد وارد این عرصه شود؟ یعنی اگر صرفاً یک واقعیت تاریخی را بسازیم، کار درستی کرده ایم؟ این را با چهارتا نوشته و عکس هم می شود انجام داد. پس باید کاری کنیم که آن واقعه روی شعور و تفکر مخاطب، تأثیر بگذارد. اینها سوالاتی هستند که هر کسی بر اساس کارها و روش های خودش به آنها جواب می دهد و بر اساس حساسیت هایی که دارد، روی یک گوشه هایی از آنها انگشت گذاشته است. من در مدرسی که کار کردم، دوره رضاخان را یک دوران تاریک استبداد از نوع نظامی،



- مختاری: واقعیت تاریخی به اضافه نگاه و بینش
- هنرمند مساوی است با هنر. عکاسی است،
- سینماست، تئاتر است، رمان است، سریال
- است. پس من هنرمند در این میان چه کاره ام؟
- بالاخره حرفی دارم؟ یا این حرف را می توانم بزنم
- یا نمی توانم. یا در پرده می گویم یا صریح می
- گویم. غیر از این باشد، هنر معنا پیدا نمی کند.

محصور در سیم خاردار و ابزار آلات جنگی دیدم. این را می شد یک گوینده یا رازی و حتی مدرس بگوید. اما این را در طراحی کارم پیاده کردم. صحنه پر از سیم های خاردار و عناصر القاکننده فکری است که گفتم، ببینند، تا آن زمان، در کار تاریخی تلویزیونی با این نوع کار بصری برخورد نداشته و لذا این شیوه کار برایش جذاب می شود. من پیام را با تلفیقی از رنگ، لباس، طراحی صحنه، موسیقی و بازی می آورم روی صحنه و بخش هایی از تاریخ را بازسازی می کنم، اما بستر اصلی کار من یک بستر مجازی است. حالا من می توانم خیلی جاها حرکت کنم. من در مدرس راستگوترین نویسنده و تولید کننده یک اثر تاریخی بودم. تمام مسائلی که گفتم مستند است. حتی در گویش پاسبان ها، ادبیات آن دوره را رعایت کردم، اما چون بستر

برای نسل جدیدی که از این طریق، با تاریخ کشور خود آشنا می شود، ذهنیت غلط تاریخی ایجاد می کنیم، محک بزند و نقد کند. بعد از ۱۹ سال باید در این عرصه به خیلی جاها رسیده باشیم، ولی می بینید که بعد از ساخته شدن این دو سریال درباره مدرس، کار متوقف می شود. تغییر مدیریت ها و بعد هم بی اهمیت جلوه دادن موضوعاتی از این دست، مسائلی هستند که دست کم به من به عنوان هنرمندی که تاریخ برایش امری بسیار جدی و دقیق است و ابدأ نمی شود با آن شوخی کرد و آثار تاریخی را تولید می کند، آسیب جدی زد. مختاری: می خواهم در مورد جمله «یکی باید بچینه» که آقای حقیقت مطرح کردند که با ادبیات مدرس تناسب ندارد، نکته ای را بگویم.

حقیقت: منظور من البته معنا و مفهوم نیست، منظورم جنس ادبی است.

مختاری: و یا اشاره کردید به صحنه مجلس که به نظر من از نظر میزانسن توازن درستی داشت. رضاخان حمله می کرد و مدرس کاملاً خونسرد بود و گمان نمی کنم حسی غیر از این را به مخاطب القا کرده باشد. در مورد خانه مدرس هم، آن خانه در خیابان سیروس بود، و وسایل خود خانه و در برابر کاخ های سعدآباد و گلستان و بقیه محل هایی که در اختیار ما بود، خیلی ساده بود.

توکلی: نکته ظریفی را که آقای حقیقت به آن اشاره کردند، من هم قبول دارم. بین عشقی جوان و ملک الشعرا میانسال، کشش مدرس به سمت عشقی است. حالا اگر ما از روی عشقی کات بزینم و ببینیم این طرف و روی ملک الشعرا برویم، در زبان سینمایی، این رابطه عاطفی بین مدرس و عشقی را خراب کرده ایم. در مورد شلوغی کات هایی که اتفاق افتاد، شما که مقصر نبودید. این کات ها را بخش فنی کار زد و چندتایی از آنها ایجاد بحران معنا کرد که یکی همین رابطه عشقی و مدرس بود. میزانسن آقای مختاری در این صحنه ها کاملاً درست است، ولی در کاتی که تدوینگرها می زنند، این نتایج به وجود می آیند. می خواستند کار به سرعت به انجام برسد و بخشی از کارها را تقسیم کردند بین کارگردان فنی و این نوع افراد و طبیعتاً آقای مختاری نرسیدند حاصل کار را بررسی کنند. جاهایی که آقای مختاری میزانسن داده درست است، جاهایی که کات خورده، تضاد ایجاد کرده.

مختاری: کار هنر این نیست که تاریخ را عیناً بسازد. واقعیت که وجود دارد و همه هم می بینند، پس چه نیازی است به حسین مختاری و هوشنگ توکلی که بیایند آن را بیاورند روی صحنه یا سریال بسازند؟

پس شما معتقدید که برای نمایشی کردن یک واقعه تاریخی، به هر حال مجموعه ای از کاستن ها و افزودن ها وجود دارند؟ مختاری: قطعاً همین طور است. اثر هنری یک مدیوم

می خواهد، یک نگاه می خواهد. واقعیت تاریخی به اضافه نگاه و بینش هنرمند مساوی است با هنر. عکاسی است، سینماست، تئاتر است، رمان است، سریال است. پس من هنرمند در این

میان چه کاره ام؟ بالاخره حرفی دارم؟ یا این حرف را می توانم بزنم یا نمی توانم. یا در پرده می گویم یا صریح می گویم. غیر از این باشد، هنر معنا پیدا نمی کند. از اینجاست که وارد سبک ها

می شویم، وارد استعاره ها و کنایه ها می شویم. ساختن سریال مدرس با فضاها یکی که وجود داشت، فوق العاده دشوار بود.

بعد از بیست سال، اگر بخواهید مدرس را مجدداً بسازید چگونه می سازید و مدرس حالای شما با مدرس آن زمان چقدر فرق دارد؟ توکلی: بخشی از شور و حال جوانی را حالا دیگر ندارم، ولی



مستنداتی که داریم، از جمله برگشتن آیت الله کاشانی از تبعید، ترور رزم آرا، تأسیس جبهه ملی و امثال اینها که در این دوره بسیار فراوانند، سریالی بسازیم. از آنجا که مطالعات ۱۹ ساله ای هم در این باره داشتیم، بسیار خوشحال بودم که می شود در این باره سریالی ساخت. تقریباً یک سال و خرده ای متن آن را نوشتم به نام «رؤیای شاهزاده» که به اعتقاد خودم یکی از بهترین آثار زندگی ام است. متن تصویب شد و همه تدارکات هم فراهم شدند، ولی ناگهان آقایان در یک آنتراتیوی به این نتیجه رسیدند که طرح مسائلی تاریخی برای مردم غلط است و باید یک سری وهمیات و خیالات را به نام تاریخ به خورد آنها بدهیم و بعد همین مدار صفر درجه انتخاب شد، یعنی چیزی که هیچ

ربطی به تاریخ ندارد.  
**ظاهرش که تاریخی است.**

**توکلی:** بله ادعای تاریخی بودن هم دارد، ولی ده ها مورد خلاف واقعیت های تاریخی را می توان در آن برشمرد. لابد مواجهه با تاریخ بر اساس آنچه که ما دوست داریم و نه بر اساس مدارک و مستندات دقیق، اسمش تحقیق و اثر تاریخی است. خلاصه کنم که آقایان خیلی علاقه ندارند پای تاریخ بایستند. می بینیم که به هر حال تلویزیون به سوی ساختن سریال های تاریخی حرکت کرده، منتهی با تبصره شما.

**توکلی:** بله، یک سری وهمیات به اسم تاریخ که پایه و مبنای مستند ندارند. طرز برخورد با مسائل تاریخی این طوری است که، «ای آقا! حوصله داری؟ حالا گیریم که یک صنعت نفتی هم ملی شده و آیت الله کاشانی هم از تبعید آمده. حالا یکی گفته که این انگلیسی بوده و آن یکی گفته خنجر روسی بوده، آمریکایی بوده»، یعنی یک سری اغتشاشات بدون مطالعه و بدون مآخذ را به اسم تاریخ مطرح کردن. مردم عاشق تاریخ هستند و شما به محض اینکه یک حکمت تاریخی را مطرح می کنید، منقلب می شوند، ولی آقایان معتقدند که مردم نباید منقلب بشوند. باید یک سری وهمیات را به اسم تاریخ به خوردشان داد و آن وقت می بینی که در زمان و مکان نامناسب، یکمرتبه حضور صهیونیسم در ایران را به شکل غلط نمایش می دهند. یک سری نهادها را می بینی که جایشان آنجا نیست. به نظر من یک مقدارش برمی گردد به بی اطلاعی از تاریخ، یک مقدار هم به این برمی گردد که راستگویی کار سختی است و مسائل دیگری که انشاء الله در فرصت مناسبی باید مورد بحث قرار گیرند، با این امید که آقایان یک کمی به خود بینند، چون طرح رویدادها و شخصیت های تاریخی برای مردم هر کشوری، یک ضرورت است. مردم ما باید بدانند که درها چرا بسته می شوند و چرا باز می شوند؟ این شخصیت هایی که یکشنبه می آیند و یکشنبه می روند، چرا آمدند، چرا رفتند؟ در چنین آشفته بازاری که معلوم نیست تاریخ و پژوهش تاریخی در کجای آن قرار دارد، می بینی از شعبان جعفری، همان شعبان بی مخ معروف، یک جلد می سازند و بعد ناگهان کتابی با تیراژهای عجیب و غریب بیرون می دهند و او را تبدیل به یک قهرمان می کنند و این فکر در مملکت جاری می شود. چرا؟ چون مادرها را قفل کرده ایم و بسترهای مناسب طرح مسائل را از بین برده ایم، غلطها را قاعده می کنند و به خورد جوان ها می دهند، غافل از اینکه کسی که تاریخ و گذشته خود را درست نشناسد و تحلیل دقیق و منصفانه وقایع تاریخی را نیاموزد، پوسته اشتباهاتش را تکرار خواهد کرد. با توجه به علاقه خاصی که عموم مردم ما به تاریخ و آثار تاریخی دارند، با غفلت از این گنجینه، بی تردید آسیب های جبران ناپذیری را به فرهنگ و شناخت جامعه خود وارد می کنیم.

**با تشکر از همه بزرگواران برای شرکت در این میزگرد. ■**

کنند، تکراری نمی شود.  
**توکلی:** نکاتی که شما فرمودید در یک جمله خلاصه می شود و آن هم «عقیده سیاسی» است. من این را در مدرسه خودم رعایت کردم. در واقع مدرسه یک نمونه برجسته شخصیت دینی با عقیده سیاسی و یک نمونه تاریخی است. اگر آخوند خراسانی، مدرسه را هدایت و حمایت می کند، به خاطر این است که او هم آخوندی با عقیده سیاسی است. آنها با آموزش هایی که می دیدند و به خصوص حضورشان در میان مردم، صاحب بینش گسترده و عمیقی می شدند، چون یکی از ویژگی های بارز آخوندها این است که در میان مردم هستند. حداقل در این یک صد سال گذشته، همیشه با مردم حرکت کرده و در کنار مردم بوده اند، لذا مردم شناسند و اگر عقیده سیاسی هم داشته باشند، می شوند مدرس و می توانند اثر بگذارند، فتواهای سیاسی بدهند. می توانند در مورد حد و مرزها نظر بدهند، می توانند اسلحه به دست بگیرند، می توانند مهاجرت کنند و دولت در تبعید تشکیل بدهند. وقتی مدرس اینها را مطرح می کند، آدم می بیند که چقدر درست فکر کرده است. آقای توکلی شما هنوز هم با تلویزیون در ارتباط هستید. موانع ساخت این گونه آثار را در چه می بینید؟

**توکلی:** من در مدرسه راستگوترین نویسنده و تولید کننده یک اثر تاریخی بودم. تمام مسائلی که گفتم مستند است. حتی در گویش پاسبان ها، ادبیات آن دوره را رعایت کردم، اما چون بستر اصلی من، بستری وهمی و خیال گونه بود، آن اتفاقات قابل قبول جلوه می کردند و چون روش موزاییک را انتخاب کرده بودم، هیچ فرق نمی کرد که شما کدام قسمت را در کجا بگذارید.

**توکلی:** آخرین بار در سال ۸۱ به من گفته شد که مادر باره ملی شدن صنعت نفت کاری نکرده ایم و این درست نیست. همیشه وقتی تو را دعوت به کار می کنند، یک سری شعار می دهند و دلسوزی هم دارند. من دیدم سال ۲۹ یکی از حساس ترین و دقیق ترین سال هایی است که وقایع تاریخی معاصر را بستر سازی می کند و اگر ما بخواهیم به کودتای ۲۸ مرداد برسیم، باید حتماً در سال ۲۹ یک تأمل اساسی داشته باشیم، این بود که پیش نهاد کردم سال ۲۹ را انتخاب و به فعالیت های همه گروه های سیاسی و شخصیت ها نگاه کنیم و بر اساس

است، در صورتی که یکی از جوجه مهم شخصیت مدرس این است که به عنوان طراز اول آمده در مجلس. این طراز اول بودن یعنی چه؟ او باید ویژگی های بارزی داشته باشد که مراجع درجه اولی مثل ملا عبدالله مازندرانی و آخوند خراسانی او را معرفی کنند. او با خودش به مجلس چه می آورد؟ چه چیزی را عنوان می کند؟ آمده که بگوید فلان چیز خلاف شرع هست، فلان چیز نیست؟ این یک بعد قضیه است. ابعاد فراوان دیگری در سیره و تفکر مدرس وجود دارند. مثلاً مدرس در بعد تربیتی چه می گوید؟ مدرس نخستین کسی است که تأسیس دارالتراجمه را مطرح می کند و محکم سر این قضیه می ایستد و می گوید راه اندازی دارالتراجمه، وظیفه وزارت معارف است. تا ما اداره دارالتراجمه درست

نکنیم و تمام کتب و علوم روز را که جوان های ما به آنها نیاز دارند، ترجمه نکنیم، توسعه پیدا نمی کنیم. می گوید وظیفه مان این است که کسانی که آن طرف تحصیل کرده اند، پول خوب بدهیم که این آثار را ترجمه کنند و یا می گوید دکتر یعنی مجتهد، یعنی کسی که می تواند در رشته خود نظریه بدهد و ناگهان نگاه ما را به موضوع عوض می کند، چون خودش مجتهد است و می داند چه می گوید. حالا اگر نگاه من به این شکل تغییر کرد، قبول می کنم که این آقای دکتر صاحب نظر است و حرفش را قبول می کنم. نگاهش نسبت به احزاب، روابط خارجی و موضوعات مختلف به همین شکل است. جمله جالبی را در مورد روابط خارجی از مدرس نقل می کنم. او می گوید، «میزان استقلال یک مملکت به تعداد درهایی است که به بیرون از مملکت خود باز می کند». و لذا می بینیم که به اعتقاد او برای اینکه استقلال یک مملکت را بگیرند، یکی یکی درها را به روی او می بندند. ما اگر نگاه سیستمی به جامعه داشته باشیم، یعنی آن را سیستمی ببینیم که با سیستم های دیگر ارتباط دارد و فقط در ارتباط با زیر سیستم های خودش و سیستم های دیگر است که می تواند به حیات خود ادامه بدهد. یک جور عمل می کنیم، خلاف آن فکر می کنیم جور دیگری. باید ببینیم مدرس درباره آزادی و نحوه قانونگذاری چگونه فکر می کرد. به نظر من نیاز ما این است که صاحبان نگاه های خودی را به جامعه معرفی کنیم. یکی از بهترین ابزارها در این زمینه، هنر است و در میان آنها یکی از مؤثرترین ابزار، سینماست. فکر می کنم سینما و تلویزیون ما باید خیلی کار کنند، نه تکرار و نه بت سازی. بت سازی از مدرس، صدمه زدن به مدرس است. ما به اندیشه او نیاز داریم. بنابراین من شخصاً علاقمندم که یک نویسنده و کارگردان خوب و قدرتمند پیدا شود و حتی حاضرماً اصلاً اسم هم در میان نباشد و تمام پژوهش هایی را که از سن ۱۵ سالگی انجام داده ام، در اختیارش بگذارم. من با خواندن کتاب مدرس و موقعیت سیاسی مدرس که توسط انجمن اسلامی خارج از کشور چاپ شده بود، به طور تصادفی با این شخصیت آشنا و شیفته این آدم شدم و از سال ۵۷ به بعد، هر چه را که درباره این شخصیت توانستم پیدا کنم، گردآوری و درباره آنها پژوهش کردم و لذا هر کسی که همتی کند و آستینی بالا بزند، بدون ذره ای چشمداشت مادی، همه را در اختیارش قرار خواهم داد و هر قدر هم که وقت بخواهد، صرف خواهم کرد، چون ما واقعاً به مدرس نیاز داریم. جمله ای را هم برای ختم کلام می گویم. یک بار به او ایراد می گیرند که مدرس این ایراد را دارد، مدرس آن ایراد را دارد. مدرس می رود پشت تریبون مجلس و می گوید، «شما راست می گویند. مدرس یک ایراد که هیچ، صدا تا ایراد دارد. هزار تا ایراد دارد، اما تا یک مدرس هزار ایرادی پیدا شود، پانصد سال وقت لازم است.» واقعاً کسی مثل مدرس به این آسانی ها پیدا نمی شود و هر قدر هم درباره او کار کنیم، تکرار نمی شود، همچنان که درباره گاندی هم هر قدر کار کردند و می